پیشخوان

به بهانه انتشار اثر تاریخی
«درباره حزب خلق مسلمان»

زمانه و کارنامه یک جریان سیاسی

■ استاد سیدهادی خسروشاهی

حزب خلق مسلمان از جمله احزاب و سازمان‌های سیاسی ـ اسلامی بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی با هدف تحکیم پایه‌های نظام اسلامی و جلب و جذب جوانان و افرادی که می‌خواستند در این راستا گام بردارند، تأسیس شد.

هدف و برنامه حزب طی مرام‌نامه و اساسنامه تبیین و پس از تصویب نهایی شورای مرکزی حزب چاپ و منتشر شد که مورد استقبال و توجه مردم مسلمان ایران و محافل سیاسی قرار گرفت.

هیئت مؤسسان نخستین حزب اغلب شخصیت‌های فرهیخته و شناخته شده‌ای بودند که علاوه بر سوابق مبارزاتی همیشه در زمینه‌های علمی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی فعال و در این باره بارها دستگیر و زندانی یا تبعید شده بودند. هیئت اصلی مؤسسان ۱۰ نفر بودند که اسامی آنها چنین بود:

سیدصدرالدین بلاغی، سیدغلامرضا سعیدی، شیخ غلامرضا گلسرخی، سیدهادی خسروشاهی، حاج کریم انصاریان، هاشم شبستری‌زاده، محمد فیروزآبادی، دکتر علمیه، موسی شیخ‌زادگان و حسن شریعتمداری. البته بعدها افراد و شخصیت‌های محترم دیگری به حزب ملحق شدند که آنها جزو هیئت مؤسسان محسوب نمی‌شدند، بلکه به عنوان عضوی در شورای مرکزی حزب پذیرفته شده بودند.

البته با توجه به شرایط سیاسی خاص پس از پیروزی انقلاب و برای جلوگیری از هرگونه تفرقه و کار خارج از چارچوب قانون به پیشنهاد

■ تیتر روزنامه کیهان در روزهای آشوب آفرینی حزب خلق مسلمان در قم و تبریز

جزئیات حوادث خونین قم و تبریز

آیت‌الله شریعتمداری اینجانب همراه مرحوم شیخ غلامرضا گلسرخی در قم به خدمت امام خمینی رسیدیم و موضوع تأسیس حزب را با ایشان در میان گذاشتیم که پس از استماع آرا و نظرات ایشان و واگذاری امر به خود ما از طرف معظم له و انجام امری که تکلیف شرعی تشخیص می‌دهیم، تشکیل حزب خلق مسلمان به‌طور رسمی اعلام شد و حزب علاوه بر تهران در شهرستان‌ها هم شعباتی دایر کرد و به فعالیت پرداخت.

اما چند ماه پس از آغاز فعالیت‌ها انحرافات خاصی توسط بعضی از عناصر نفوذی و مشکوک که اصولاً عضو حزب نبودند، توسط یکی از عناصر وابسته به حزب به وجود آمد که نشان از توطئه‌ای گسترده داشت.....

به‌رغم همه سعی و تلاش ما متأسفانه سرانجام چپ‌نمایی کودکانه و همکاری غیر معقول و نامشروع ـ عناصر مشکوک ـ با سازمان‌های سکولار و چپ قلابی ـ بدون تصویب هیئت تأسیس و عدم استماع نصیحت‌ها و تذکره‌های هیئت مؤسسان ـ ادامه یافت و همین امر موجب شد تقریباً همه اعضای اصلی و شناخته شده حزب به‌طور دسته جمعی استعفا دهند و انحلال حزب که تنها توسط هیئت مؤسسان قابل اجرا بود توسط اینجانب اعلام شد.

رساله‌ای که در معرفی آن سخن می‌رود، مجموعه چند مصاحبه و یادداشت اینجانب درباره این حوادث و در واقع چگونگی پیدایش و انحلال حزب خلق مسلمان است که نخست در مطبوعات تهران، از جمله ویژه‌نامه «جوان» مورخ نیمه خرداد سال ۱۳۸۹، دو ماهنامه چشم‌انداز مورخ شهریور و مهر سال ۱۳۸۸، در پاسخ ویژه‌نامه اعتماد مورخ ۱۳۸۷/۴/۶ و نشریه بعثت چاپ قم منتشر شده‌اند که اکنون پس از ویرایش و تکمیل همراه با چند عکس و سند تقدیم علاقه‌مندان می‌شود. به امید آنکه توفیق تکمیل کتاب مستقل «تاریخ پیدایش و انحلال حزب خلق مسلمان» با اسناد و مدارک تاریخی بی‌شمار نصیب شود و با نشر آن حقایق بسیاری بر عموم مردم مسلمان ایران و علاقه‌مندان به تاریخ احزاب سیاسی روشن گردد.

بی‌تردید هرگونه نقد منطقی و نظریه اصلاحی و یادداشت تکمیلی را با کمال میل پذیرا هستیم و از تذکار نکات مفید و قابل تصحیح در تکمیل، تنظیم و چاپ کتاب اصلی استقبال خواهیم کرد.

کسروی به بهانه ایجاد فرقه‌ها و نحله‌ها در اسلام بیان کرد که برای حفظ وحدت کشور! باید طرح جدیدی ریخت و آن را پایه و اساس قرار داد که همان «پاکدینی» است و در این راستا به صراحت مدعی شد: «مرا با خدا پیمانی است که از پا ننشینم و این راه را به سر برم!» و بعد افزود: «این سخن که مسلمانان می‌گویند اسلام بازپسین دین است، بی‌مبناست!»

«کارنامه فدائیان اسلام، پرسش‌ها و پاسخ‌ها» در گفت‌وشنود با آیت‌الله سیدهادی خسروشاهی

تصمیمات فدائیان برای دفع شر دشمن و به حکم حاکم شرع بود

■ محمدرضا کائینی

پس از سخنرانی مستند محقق و پژوهشگر ارجمند آیت‌الله سیدهادی خسروشاهی در آئین ششمین سالروز شهادت سیدمجتبی نواب صفوی و یارانش، یکی از دانشجویان تاریخ پژوه در مکاتبه‌ای با استاد، پرسش هایی را درباره برخی فرازهای مبارزات جمعیت فدائیان اسلام مطرح ساخت. آنچه پیش روی دارید پاسخ‌های مکتوب ایشان به پرسش‌های این پژوهشگر جوان است که به لحاظ اهمیت آن، تقدیم خوانندگان فرهیخته صفحه تاریخ می‌گردد. امید آنکه پژوهندگان تاریخ معاصر را مفید و مقبول آید.

آیا کسروی قبل از ادعای ضرورت برانگیختگی هم از اسلام و تشیع انتقاد می‌کرد؟ آیا دلیلی وجود دارد که نشان دهد مراد او از برانگیختگی همان پیامبری و آوردن آئینی جدید به‌جای اسلام است؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. احمد کسروی قبل از انحراف یا به اصطلاح او «برانگیختگی» مدافع سرسخت اسلام و قرآن بود و حتی در این باره می‌نویسد:

«... سخنانی که درباره خداشناسی می‌گویم کسانی آنها را دین نوینی پنداشته و به دشمنی با آن برخاسته‌اند... ولی این سخنان همه از اسلام است. خدا به من فیروزی داد که آیات قرآن را می‌دانم و اسلام را چنان که هست می‌شناسم و هر آنچه درباره خداشناسی می‌گویم جز گفته‌های قرآن نیست... .»[1]

ولی کسروی به‌تدریج و به بهانه برانداختن «پندارها» و «خرافات» حمله به اسلام و تشیع را آغاز و سرانجام آئین جدیدی را مطرح کرد که «پاکدینی» نام گرفت. در واقع کسروی نخست با نیرنگ و خدعه از اسلام راستین! منهای خرافات دفاع می‌کرد و حتی خواستار وحدت ادیان و مذاهب در چارچوب «کلیت اسلام» شد و نوشت: «همه مذاهب، کیش‌ها و فرقه‌ها اختلافات را کنار بگذارند و متوجه اصول مشترک و کلی مذهب باشند و به کلیت اسلامی بودن به‌جای تفاوت‌های فرقه‌ای توجه کنند!» او بعد برای نفی فرق اسلامی می‌گوید: «این دین به مذاهب مختلف منشعب شده و اسلام اصلی به شکل مذاهب اصالت خود را از دست داده است. نخست باید دانست اسلام دو تاست، یکی آنکه بنیانگذارش آورده و در ۱۳۵۰ سال پیش بوده و یکی آنکه امروز میان مسلمانان روان است... باید این دو را از هم جدا در نظر گرفت.» کسروی به بهانه ایجاد فرقه‌ها و نحله‌ها در اسلام بیان کرد که برای حفظ وحدت کشور! باید طرح جدیدی ریخت و آن را پایه و اساس قرار داد که همان «پاکدینی» است و در این راستا به صراحت مدعی شد: «مرا با خدا پیمانی است که از پا ننشینم و این راه را به سر برم!» و بعد افزود: «این سخن که مسلمانان می‌گویند اسلام بازپسین دین است، بی‌مبناست!» و سپس نوشت: «این خواست خداست که هر چند وقت یک بار جنبش خدایی رخ دهد و یک راه رستگاری به روی جهانیان باز شود و گمراهی‌ها از میان بروند، لکن مسلمانان آن را با اسلام پایان یافته می‌شمارند و بی‌خردانه دست خدا را بسته می‌دانند!»

کسروی پس از آنکه این برانگیختگی‌ها را «جنبش خدایی» می‌نامد، به‌طور صریح دوره اسلامگرایی را مانند بعضی از معاصران ما خاتمه یافته می‌داند و سرانجام مدعی می‌شود: «پاکدینی با آنکه پایه آن اسلام است، ولی این پاکدینی جانشین اسلام و طبق خواست خدا و لذا آئین اوست» و برای توجیه عرضه پاکدینی خود می‌نویسد: «در جهان چنان که باید دانشمندانی باشند که با کوشش‌های خود به آگاهی‌های مردمان بیفزایند و مخترعانی باشند که نرم‌افزارهایی برای زندگی بسازند، همچنان باید گاهی مردان خدایی برخیزند و جهانیان را از رازهای نهان زندگانی آگاه سازند و راه آسایش و خرسندی را به آنها نشان بدهند و آئینی برای زیستن در میان آنان پدید آورند.»

در این باره او کتاب «ورجاوند بنیاد» ـ بنیاد خدایی مقدس ـ خود را در سه جلد منتشر کرد که در بالای صفحه اول آن شعار «خدا با ماست» را با خط درشتی می‌آورد و در ذیل صفحه بعد می‌نویسد: «این کتاب بنیاد پاکدینی است.»[2] و سپس فصولی در هر مجلد با شماره آیاتی می‌آورد که گویا احکام! پاکدینی است و در پاورقی‌ها هم زندها یا «تفسیر» آن احکام را می‌آورد. ما چون قصد بسط این مسئله را در این بحث نداریم، همین مقدار بسنده می‌کنیم و می‌پرسیم آیا این ادعاها و این اعلام برانگیختگی و بستن پیمان با خدا و آوردن پاکدینی به عنوان جانشین اسلام ادعاهای پیغمبری و آوردن یک دین جدید نیست؟

در مورد مسئله ارتداد و چگونگی و احکام مربوط به آن توضیحاتی را بفرمایید.

هدف از سخنرانی کوتاه بنده، بررسی مسئله ارتداد و حکم آن نبود و این مسئله در کتب فقهی جدید و قدیم، تجزیه و تحلیل شده و حقایق مربوط به آن و کیفیت ارتداد و قبول یا عدم قبول «توبه» به‌طور کامل تبیین شده است و نیازی به ورود ما در آن موضوع نیست، اما نقل یک حدیث از امام صادق(ع) می‌تواند بیانگر نوع کیفر کسانی باشد که نبوت پیامبر را انکار و تکذیب می‌کنند. در این حدیث به هر کسی که توان اقدام داشته باشد، اجازه داده شده است این حکم را اجرا کند و شاید همین حدیث مبنای حکم امام درباره «اقدام هر کس که توان دارد» در مورد سلمان رشدی باشد.

امام صادق(ع) می‌فرمایند: «کلُّ مُسْلِمٍ بَینَ مُسْلِمَینِ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ جَحَدَ رَسُولَ اللَّهِ (صَ) نُبُوَّتَهُ وَ کَذَّبَهُ فَإِنَّ دَمَهُ مُبَاحٌ لِمَنْ سَمِعَ ذَلِکَ مِنْهُ»،[3] آیا کسروی و سلمان رشدی در این دایره از انحراف و گمراهی قرار ندارند؟!

آیا این نوع اقدامات مقبول همه مراجع، از جمله امام خمینی هم بوده است و هیچ‌کدام موضع منفی نسبت به آن نداشته‌اند؟

برای روشن شدن دیدگاه‌های بعضی از علما و مراجع معاصر در این باره و نظریات فقهی، منفی یا مثبت آنان درباره «ترور» مراجعه شود به کتاب «خشونت قانونی» تألیف کاظم مقدم، جلد اول، فصل دهم، صفحات ۴۰۷ تا ۴۹۰، ناشر مؤسسه چاپ و نشر عروج، سال ۱۳۹۰ (این کتاب تحقیقی به عنوان گزیده تاریخ معاصر ایران، از سلطنت محمدرضا پهلوی تا ترور منصور و پیروزی انقلاب اسلامی در دو مجلد جمعاً ۱۵۰۰ صفحه چاپ و منتشر شده است.)

در این کتاب با استناد به اقوال شاهدان و خاطرات شخصیت‌های مختلف، موضع منفی امام خمینی(ره) درباره اقدام به ترور، به‌ویژه در جریان درخواست فتوا یا حکم برای ترور حسنعلی منصور تبیین شده و اصولاً امام خمینی هیچ‌وقت اجازه کتبی یا شفاهی برای اقدام به این نوع عملیات نداده و همواره مراجعان را از آن نهی کرده که مشروح آن در کتاب‌های مربوط به ایشان آمده است.

درسخنرانی خود در مراسم بزرگداشت نواب صفوی در مورد ترورهای زمان پیامبر اسلام(ص) به چند نمونه اشاره کرده‌اید که ما در این مقوله اطلاعاتی نداریم. آیا می‌توانید دلایل، چگونگی و منابع خبری آن را توضیح دهید؟

البته در این زمینه، اگر به کتب معتبر تاریخی و کتاب‌هایی که درباره سیره پیامبر اکرم(ص) نوشته شده است مراجعه کنید، مطلب کاملاً روشن می‌شود. من در سخنرانی خود به بعضی از آن منابع و کتاب‌های تاریخی اشاره کرده‌ام و این البته یک روش متداول و مستمر همراه با مخفی‌کاری نبوده است، بلکه در دفاع از نظام نوپای اسلام که مورد تهاجم و توطئه دشمنان یهودی و بعضی از سران قبایل عرب جاهلی قرار گرفته بود، احکامی از طرف پیامبر(ص) صادر و توسط عناصر داوطلب اجرا شده است. بی‌مناسبت نیست در اینجا توضیح آیت‌الله خامنه‌ای را درباره اعدام‌های انقلابی دوران پیامبر نقل کنیم: «آن روزی که پیامبر(ص) دستور داد آن افراد را ترور کنند در گوش کسی نگفت، علناً گفت: هر کس هند را پیدا کرد او را بکشد. هر کس فلان بن فلان را پیدا کرد او را بکشد. امام» قدس سره» گفت: هر کس سلمان رشدی را پیدا کرد بکشد. امروز هم رهبری اگر طبق احکام اسلام یک جا تکلیفش اقتضا کند، علنی خواهد گفت مخفیانه و در گوشی نیست.»[4]

پس اقدام به این امر هنگام ضرورت و برای دفع شر دشمن و به حکم حاکم شرع، امری کاملاً مشروع و قانونی است.

جنابعالی در سخنرانی خود اشاره کردید زنده‌یاد نواب صفوی در دوران حکومت آقای دکتر مصدق ۲۰ ماه در زندان به سر برد. دلیل بازداشت و زندانی شدن ایشان چه بود؟

مسئولان به اصطلاح قضایی آن دوران، به دستور آقای شمس‌الدین امیرعلایی وزیر کشور کابینه آقای دکتر مصدق، حکم غیر قابل اجرای دوران قبلی را درباره اتهام «تحریک مردم برای تخریب مشروب‌فروشی در ساری» اجرایی کرد و ایشان را بازداشت کردند و به زندان بردند. این اقدام ظالمانه و ناجوانمردانه - که بدون تردید با انگیزه سیاسی برای حذف فدائیان اسلام و ایجاد اختلاف بین آنها و آیت‌الله کاشانی بود- بیش از ۲۰ ماه طول کشید و همین امر باعث رنجش شدید شهید نواب صفوی و فدائیان اسلام از دولت موقت و آیت‌الله کاشانی شد، چون ایشان را به تعبیر شهید نواب، گرداننده حکومت فعلی می‌دانستند. شهید نواب صفوی سابقه این داستان را در بازجویی «طائفی» بازپرس شعبه ۲۷ بیان می‌کند و با خط خود در بخش ۱۴ پاسخ‌ها چنین می‌نویسد: «۱۴ ـ در حکومت‌های جابر سابق سفری به ساری کردم، سه شب منبر رفتم؛ مردم را به سوی حق و خدا دعوت کردم، پرونده‌ای غیاباً برایم ساختند، حکم غیر قابل اجرا نیست تا وقتی که مراحل بعدی قانونی را طی کند برایم ساختند. آن حکومت‌های جابر در این باب بسیار نانجیبی کردند و اما حکم را اجرا نکردند و موفق به اجرای آن نشدند و در آن هم قید «قابل اجرا نیست» را گذاشتند، اما این حکومت فعلی که عنوانش از آن جهت نام یافت و مردمی را به دنبال خود انداخت که خود را مبارزه با حکومت‌های ین سلف معرفی کرده بود، حکم غیر قابل اجرای جابرین سلف را در حقم اجرا و تمام سخنان خود را که مبنی بر آزادی‌خواهی است تکذیب کرد و بعد از سه ماه که در زندان بودم، خواستند همان حکم را به رؤیتم برسانند که امضا نکردم و در آن نوشته بود صریحاً قابل اجرا نیست و تا مراحل بعدی از اجرای آن خودداری شود.

عجبا آقایان متظاهر به جنگ با پیشینیان سلف حکم غیر قابل اجرای آنها را اجرا کردند و حائری شاه باغ، دادستان کل وقت آن سید بزرگواری که زیر بار مظالم دستوری حکومت وقت نرفت و بالصراحه نوشت حکم مذکور نافذ نیست و بازداشت نواب صفوی مجوز قانونی ندارد، با تمام سوابق خدمت قضایی‌اش به خدمتش خاتمه دادند.»

در مورد اظهار پشیمانی مرحوم نواب صفوی از مخالفت با حکومت آقای دکتر مصدق یا اظهار ندامت آقای محمد مهدی عبدخدایی از اقدام خود، اگر توضیح بیشتری ارائه کنید ممنون خواهیم بود.

چگونگی امر در مورد شهید نواب صفوی را قبلاً توضیح داده‌ام و خلاصه آن این بود که شهید نواب صفوی برای مبارزه با رژیم کودتایی در جلسه نهضت مقاومت ملی در منزل آیت‌الله زنجانی، برای همکاری اظهار آمادگی کرد و این به مفهوم پشیمانی از مخالفت با حکومت دیکتاتوری و به ظاهر قانونی آقای مصدق نبود

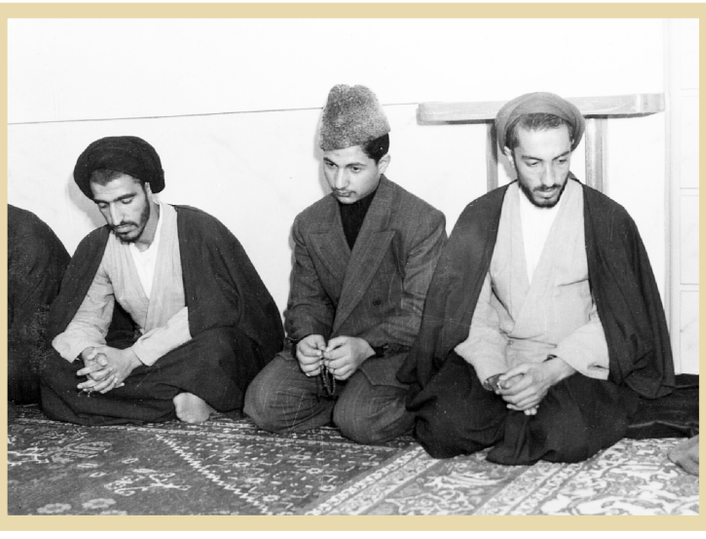

■ ۱۳۳۲، از راست: شهید نواب صفوی، محمد مهدی عبدخدایی و شهید سیدعبدالحسین واحدی

شهید نواب صفوی برای مبارزه با رژیم کودتایی در جلسه نهضت مقاومت ملی در منزل آیت‌الله زنجانی، برای همکاری اظهار آمادگی کرد و این به مفهوم پشیمانی از مخالفت با حکومت دیکتاتوری و به ظاهر قانونی آقای مصدق نبود

دادند: مطلب ذکرشده صحیح نیست و کلمه پشیمانی را در مصاحبه به کار نبرده‌ام و اگر در روزنامه چنین آمده، به‌طور اشتباهی از سوی خبرنگار نقل شده است.

اما در مورد به اصطلاح «ندامت» آقای محمدمهدی عبدخدایی از شلیک به دکتر فاطمی و اینکه می‌گوید؛ ای کاش به این کار اقدام نمی‌کرد! این ادعا نیز صحت ندارد، بلکه آنچه آقای عبدخدایی چندی پیش در مصاحبه‌ای مطرح ساخت این بود که: از اینکه با اقدام خود موجب ناراحتی خانواده دکتر فاطمی شده‌ام، ناراحت بودم و چندی قبل که همسر وی از امریکا به تهران آمد، به دیدارش رفتم و از اینکه موجب ناراحتی او و فرزندانش شده‌ام، عذرخواهی کردم و نامبرده هم با گشاده‌رویی، ادب و احترام از من استقبال کرد.

خود آقای عبدخدایی به من گفت: امروز روحیه‌ام و پس از ۷۰ سال کار، تلاش و کوشش آمادگی کشتن یک موش را هم ندارد، ولی اگر به همان سن و سال و روحیه سال ۱۳۳۲ برگردم و ظلم و ستمی را که به رهبرم شهید نواب صفوی و دیگر برادران فدائیان اسلام در زندان آقایان ملی‌گرا روا رفت را شاهد باشم، بی‌تردید همان کاری را انجام می‌دهم که قبلاً به آن اقدام کرده بودم!

برای اینکه این مطلب ـ که جنبه تاریخی دارد ـ مستندتر باشد، بی‌مناسبت نیست که خلاصه‌ای از مصاحبه وی را با روزنامه شرق نقل کنیم: آقای عبدخدایی نخست درباره موضعگیری‌های دکتر فاطمی اشاراتی دارد و می‌گوید: «رابط شاه با دکتر مصدق، دکتر فاطمی بود. عکس فاطمی را که شعبان بی‌مخ محافظ وی است، دارم. دکتر شایگان بعد از انقلاب گفت: مصدق معتقد بود باید با شاه کنار بیاید و ائتلاف کند و به همین دلیل دست ثریا را هم می‌بوسد. نشان همایونی شاه برای دکتر فاطمی هم موجود است. در مصاحبه آقای شاه‌حسینی آمده که افراط کاری دکتر فاطمی به علت آن است که فکر می‌کند دیگر شاه رفته است و علیه شاه تند می‌شود. البته قبل از آن فاطمی برای خوشایند شاه، در سال ۱۳۳۰ می‌نویسد: جلسه آینده فدائیان در لندن تشکیل می‌شود! البته همان فدائیانی که صفیر گلوله آنها اینها را به مجلس برده و نفت را ملی کرده است. دکتر فاطمی ۲۶ مرداد سال ۱۳۳۲ با دکتر فاطمی ۲۰ مرداد سال ۱۳۳۰ دو دکتر فاطمی متفاوت است.»

خبرنگار شرق می‌پرسد: اگر دوباره با اندیشه و تجربه امروز به آن سال‌ها باز گردید باز هم دست به اقدام برای کشتن فاطمی می‌زنید؟ عبدخدایی بلافاصله و قاطعانه می‌گوید: بله. از اندیشه گذشته خود پشیمان نیستم و صحت هم دارد، اما اصولاً گلوله به دکتر فاطمی نخورد! شما به موزه وزارت خارجه بروید. کیف دکتر فاطمی هست که گلوله به کیف چرمی خورده و از یک طرف رفته و از سوی دیگر بیرون نیامده و خود گلوله هم در قوطی کارت ویزیت گیر کرده و تمیز تمیز است! خبرنگار پرسید اینکه می‌گویند دکتر فاطمی تا آخر عمر از آن سوءقصد رنج می‌برده، درست است؟ عبدخدایی پاسخ داد: «الان اسناد و مستندات هست. گزارش مأمور هم هست که می‌گوید؛ دکتر فاطمی سالم است! دکترها که می‌آیند، خود را به بیماری می‌زند! افسانه‌ای ساخته‌اند که روده‌های دکتر فاطمی را جمع کردند و در ملحفه ریختند! این را به هر پزشکی بگویید می‌خندد.»[5]

... و اینجانب شخصاً کیف چرم چهار لایه دیپلماتیک آقای دکتر فاطمی را - که در مرکز اسناد وزارت امور خارجه نگهداری می‌شود- دیده‌ام که گلوله نتوانسته است از چهار لایه چرم عبور کند و لذا در همان لایه چهارم گیر کرده و داخل کیف افتاده و مانده است!

عجیب‌تر آنکه در عکس‌هایی که موجود است و چاپ هم شده است، وقتی آقای دکتر شایگان و آقای حسین مکی به عنوان نخستین عیادت‌کنندگان از دکتر فاطمی به بیمارستان می‌روند، آقای دکتر فاطمی روی تخت دراز کشیده است و صحبت می‌کند و ورقه‌ای را مطالعه می‌کند، ولی از لوله اکسیژن خبری نیست و حتی یک سرم هم به او وصل نشده است و معلوم نیست که ایشان چگونه گلوله خورده که از یک طرف روده‌هایش به بیرون ریخته‌اند! و ازسوی دیگر مجروحی است که حتی به اکسیژن و سرم هم نیاز ندارد! ای کاش کسی پیدا شود و اسناد بیمارستانی و وزارتی مربوط به دکتر فاطمی را منتشر سازد تا حقایق آنطور که هست روشن شود، ان‌شاءالله.

پی‌نوشت‌ها در سرویس تاریخ «جوان» موجودند.

اینجانب شخصاً کیف چرم چهار لایه دیپلماتیک آقای دکتر فاطمی را - که در مرکز اسناد وزارت امور خارجه نگهداری می‌شود- دیده‌ام که گلوله نتوانسته است از چهار لایه چرم عبور کند و لذا در همان لایه چهارم گیر کرده و داخل کیف افتاده و مانده است!